پروردگارت بر تو حقی دارد؛ نفست بر تو حقی دارد؛ همسرت بر تو حقی دارد؛ پس حقّ هر صاحبِ حقی را ادا کن.

از ابوجحیفه وهب بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم میان سلمان و ابودرداء پیمان برادری برقرار کرد. روزی سلمان به دیدن ابودرداء رفت و ام درداء را ژولیده و ژنده پوش دید؛ پرسید: چرا چنین وضعیتی داری؟ ام درداء پاسخ داد: برادرت ابودرداء نیازی به دنیا ندارد (و از دنیا روی گردان است). سپس ابودرداء آمد و غذایی برای سلمان درست کرد و به او گفت: تو بخور؛ من، روزه دارم. سلمان گفت: تا تو نخوری، من نیز نخواهم خورد. لذا ابودرداء (روزه اش را شکست و) غذا خورد. وقتی شب شد، ابودرداء برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و ابودرداء خوابید. سپس دوباره برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و چون شب به آخِر رسید، سلمان گفت: اکنون بلند شو. و هر دو نماز خواندند. آنگاه سلمان به ابودرداء گفت: الله، حقی بر تو دارد؛ نفست نیز بر تو حقی دارد و همین طور خانواده ات؛ پس، حقّ هر صاحب حقی را ادا کن. سپس ابودرداء نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و این جریان را برایش بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «صَدَقَ سلْمَانُ»: «سلمان راست گفته است».

[صحیح است] [به روایت بخاری]

رسول الله صلی الله علیه وسلم بین سلمان و ابودرداء عقد برادری بست؛ باری که سلمان به دیدار ابودرداء رفت، متوجه شد همسر ابودرداء لباس زنی که ازدواج کرده بر تن ندارد؛ یعنی لباس زیبایی بر تن نداشت؛ پس علت را از وی جویا شد که ام درداء در پاسخ گفت: برادرِ سلمان یعنی ابودرداء از دنیا و خانواده و خوردن و همه چیز روی گردانده است؛ وقتی ابودرداء آمد، برای سلمان غذایی تهیه دید و نزد وی آورد درحالی که خود روزه بود؛ این بود که سلمان او را امر کرد روزه اش را بشکند، چون از پیش می دانست که ابودرداء همیشه روزه است؛ بنابراین ابودرداء از غذا خورد؛ همچنین وقتی ابودرداء قصد نماز شب داشت، سلمان او را به خوابیدن امر کرد تا اینکه پایان شب فرا رسید که هر دو برخاسته و نماز خواندند؛ سلمان می خواست برای ابودرداء روشن کند که نباید انسان خود را به روزه و نماز بیش از حد مکلف کند بلکه به گونه ای نماز بخواند و به عبادت بپردازد که به خیر و خوبی برسد و خستگی و رنج و مشقت از بین برود.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/5801